

مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

دوره دوم، شماره بیستم و بیست و یکم (ویژه نامه اصفهان)

بهار و تابستان ۱۳۷۹، صص ۱۲۶ - ۱۰۹

اصفهان در جام جهان نمای حافظ

مهدی نوریان*

چکیده

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی نموداری از ضمیر مشترک مردم ایران و شعر او عصاره فرهنگ ایرانی است. این شاعر بزرگ را می‌توان سخنگوی فارسی‌زبانان در همه اعصار پس از وی دانست. بنابراین، آنچه در شعر او درباره هر موضوعی آمده باشد، می‌تواند باور همگانی ایرانیان نسبت به آن موضوع تلقی شود. شهر تاریخی اصفهان و شاه‌رگ حیاتی آن زاینده‌رود، جایگاه ویژه‌ای در دیوان حافظ دارد که تاکنون کمتر بدان توجه شده است. در این گفتار علاوه بر این مطلب به پیوند حافظ و اصفهان از طریق انتساب نیاکان او به این شهر و تأثیر یافتن شعر او از آثار جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی و فرزندش کمال‌الدین اسمعیل و نیز مفهوم کلمه عراق در دیوان لسان‌الغیب خواهیم پرداخت.

واژه‌های کلیدی

اصفهان، حافظ، جام جهان‌بین، آیین اسکندر، زنده‌رود، باغ کاران، جبال، عراق عجم، قوام‌الدین عبدالله، جمال‌الدین عبدالرزاق، کمال‌الدین اسمعیل، تضمین، استقبال، اقتباس.

مقدمه

ایرانیان باستان سرزمین ایران را «خونیرس» به معنی مرکز زمین می‌دانستند. در کتابهای جغرافیای پس از اسلام نیز ایران در اقلیم چهارم از هفت اقلیم ربع مسکون توصیف شده است، یعنی ایران در وسط هفت اقلیم قرار دارد. بیت معروف حکیم نظامی گنجه‌ای بر مبنای همین عقیده سروده شده است:

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل

اصفهان نیز قلب ایران است پس اگر سواد اصفهان را سویدای دل عالم بنامیم، به راه خطا نرفته‌ایم. حزین لاهیجی نیز در شعر خود همین نکته را بیان می‌کند:

گرامی‌ترین عضو انسان دل است سواد جهان را سپاهان دل است

رگ حیات و شیشه عمر اصفهان - زاینده‌رود - هزاران سال از سرچشمه خود کوه‌رنگ راهی دراز و پر پیچ و خم پیموده است تا به پهنه اصفهان برسد و افزون بر زیباییهای مبهوت‌کننده طبیعی و نعمتها و برکتهای فراوانی که در مسیر خود پدید می‌آورد، زاینده و پرورنده شهری باشد که در امتداد قرون و اعصار پی در پی، مرکز علم و هنر و تمدن و فرهنگ ایرانی شناخته شده است، به گونه‌ای که هم اکنون گستره این شهر تاریخی را می‌توان موزه‌ای بزرگ به‌شمار آورد که بیش از هزار بنای تاریخی ارزشمند، که از تطاول ایام بر جای مانده است، در هر گوشه‌ای از آن جلوه‌گری می‌کند و هر یک چون آینه‌ای روشن، چهره زیبایی از ذوق و هنر مردم ایران را در منظر و مرآی جهانیان قرار می‌دهد.

اگر زیبایی صورت فرهنگ ایرانی را در نقش و نگار آثار تاریخی اصفهان نظاره می‌کنیم، زیبایی روح آن را نیز باید در دیوان حافظ جست‌وجو کنیم.

جام جهان‌بین

حافظ حافظه ماست. دیوان حافظ در بر دارنده عصاره فرهنگ ایرانی است. هیچ کس در زبان فارسی مانند حافظ نقاب از چهره اندیشه نگشوده است و ما هم‌زمان حافظ، اندیشه‌ها و آرزوهای پنهان شده در اعماق ضمیر خویش را در شعر او می‌یابیم. هنر حافظ در این است که آنچه ما مردم ایران احساس و تجربه کرده‌ایم و خود نتوانسته‌ایم آن

را بیان کنیم، او به بهترین صورت بیان کرده است. هر یک از ما در ناب‌ترین لحظه‌ها و یا در دشوارترین مراحل زندگی خویش او را همدل و همزبان و محرم راز خود یافته‌ایم و گذشته و آینده خویش را از او جویا شده‌ایم. گویی دیوان حافظ همان جام جهان‌بین و آئینه اسکندری است که خود بارها در شعرش آورده است. در همین جام جهان‌نماست که زنده رود، آب حیاتی تصویر می‌شود که نشانی از تداوم و جاودانگی فرهنگ ایرانی است.

انتساب حافظ به اصفهان

نیای حافظ که از همان آب حیات نوشیده بود، ظاهراً مقارن قتل عام مغولان در اصفهان (۶۳۵ ه.ق.)، از کوپا (کوهپایه)ی اصفهان - چنانکه در تذکره میخانه آمده است - به شیراز مهاجرت کرد تا مانند بسیاری دیگر از جان‌به‌در بُردگان، در سایه اتابکان فارس مأمنی بیابد. مؤلف آن کتاب می‌نویسد: «ارباب اخبار چنین آورده‌اند که جدّ عالی‌تبار ایشان از کوپای اصفهان است، به جهت بعضی از موانع، در ایام سلطنت اتابکیه از آنجا به شیراز آمده توطن نموده‌اند» (۱۳/ص ۸۵).

اتابکان سلغری فارس با پذیرفتن ایلی مغولان و پرداخت خراج به آنان، آن سرزمین را از حمله سفاکانه آن قوم خون‌آشام مصون نگاه داشتند. شیخ اجل سعدی شیرازی با اشاره به همین مطلب، خطاب به فرمانروای فارس می‌گوید:

سکندر به دیوار رویین و سنگ بکرد از جهان راه یاجوج تنگ
تو را سد یاجوج کفر از زر است نه رویین چو دیوار اسکندر است

(۲/ص ۳۹)

امنیت و آسایشی که با این تدبیر فراهم آمده بود، باعث شد تا بسیاری از اهل علم و ادب در شیراز مینوطراز رحل افکنند و از آن شهر زیبای نشاط‌انگیز - که برکند دلِ مرد مسافر از وطنش - پایگاهی استوار برای حفظ و تداوم و شکوفایی علم و معرفت و ادب و حکمت بسازند. شادروان استاد دکتر صفا در این باره می‌نویسد:

«شیراز در دوره‌ای که حافظ تربیت می‌شد اگر چه وضع سیاسی آرام و ثابتی نداشت، لیکن مرکزی بزرگ از مراکز علمی و ادبی ایران و جهان اسلامی

محسوب می‌گردید و این نعمت را تدبیر اتابکان سلغری فارس.... برای شهر سعدی و حافظ فراهم آورده بود..... حافظ در چنین محیطی که هنوز مجمع عالمان و ادیبان و شاعران بزرگ بود، تربیت علمی و ادبی می‌یافت و با ذکاوت ذاتی و استعداد فطری و تیزبینی شگفت‌انگیزی که داشت، میراث‌خوار نهضت علمی و فکری خاصی می‌شد که پیش از او در فارس فراهم آمد و اندکی بعد از او به فترت گرایید» (۱۱/ص ۱۰۶۲).

بنابراین، مهاجرت جدّ حافظ به شیراز و تولد و بالیدن و پرورده شدن حافظ در چنان محیطی که علاوه بر آنچه نوشته شد، تأثیر شگرف شیخ اجل و استاد غزل - سعدی شیرازی - بر فضای ذوقی و معنوی آن سیطرهٔ عظیم داشت، از عواملی بود که خواجه رندان جهان را به عالم بشریت هدیه داد.

استاد حافظ

از قضا نسب استاد حافظ - قوام‌الدین عبدالله شیرازی - نیز مانند خود او به اصفهان می‌رسد. همان استادی که به روایت محمد گلندام در مجلس درس خویش بارها از حافظ خواسته بود که اشعار خود را مدون سازد. (۵/ص قز ۱۰۷) شادروان علی اصغر حکمت در حاشیهٔ کتاب از سعدی تا جامی می‌نویسد:

«مولانا قوام‌الدین ابوالبقاء عبدالله بن محمود بن حسن‌الشیرازی از اجلهٔ علمای اسلام و از ائمهٔ دانشمندان بنام قرن هشتم هجری و استاد مسلم خواجه حافظ است.... در کتاب *غایة النهایه فی طبقات القراء* تألیف شمس‌الدین محمد الجزری متوفی به سال ۸۳۳ هـ در شرح حال او.... آورده: عبدالله بن محمود بن محمد الاصفهانی المحدث، الشیرازی المولد....» (۲/ص ۳۶۳)

سفر حافظ به اصفهان، باغ کاران

حافظ چنانکه خواهیم دید در اشعار خویش چندین بار از اصفهان به نیکی یاد کرده است و از یکی از غزل‌های او به خوبی برمی‌آید که به این شهر سفر کرده و خاطرات خوشی از آن سفر و دوستداران حق‌گزار خویش در اصفهان داشته است. آن غزل چنین است:

روز وصل دوستداران یاد باد
کامم از تلخی غم چون زهر گشت
گر چه یاران فارغ‌اند از یاد من
مبتلا گشتم در این بند و بلا
گرچه صد رود است در چشمم مدام
راز حافظ بعد ازین ناگفته ماند

یاد باد آن روزگاران یاد باد
بانگ نوش شادخواران یاد باد
از من ایشان را هزاران یاد باد
کوشش آن حق‌گزاران یاد باد
زنده‌رود و باغ‌کاران یاد باد
ای دریغ‌افرازداران یاد باد

(۵/ص ۷۱)

مرحوم دکتر قاسم غنی در یادداشت‌های خود در حواشی دیوان حافظ، که حاصل مذاکرات او با علامه قزوینی درباره اشعار حافظ است، می‌نویسد: «از این شعر استنباط شده که خواجه به اصفهان رفته بود و لغت «یاد باد» حکایت از دیدن می‌کند، بلکه صریح و بدون شک است (۱۲/ص ۵۴). نکته‌ای که ذکر آن در اینجا لازم به نظر می‌رسد این است که در نسخه خطی مورخ ۸۲۷ دیوان حافظ (نسخه خلخال) که اساس تصحیح مرحوم علامه قزوینی بوده است، کاتب سهواً او و عطف میان زنده‌رود و باغ‌کاران را از قلم انداخته (۶/ص ۱۴۷) و مرحوم قزوینی نیز به تبعیت از آن نسخه «او» را در دیوان مصحح خود نیاورده است.

این موضوع باعث بعضی اشتباهات شده است، تا آنجا که یکی از چاپ‌کنندگان دیوان حافظ، این مصراع را به این شکل ضبط کرده: «زنده‌رود باغکاران یاد باد» و تصور کرده است که باغکاران یعنی کسانی که باغ را می‌کارند! در حالی که باغ‌کاران به روایت منابع متقن و معتبری چون *راحة الصدور* راوندی (۷/ص ۱۳۲) و *ترجمه محاسن اصفهان* (۱/ص ۲۸) و جز آن، یکی از باغهای بسیار مشهور اصفهان از زمان ملک‌شاه سلجوقی به بعد بوده است و تا همین روزگار نزدیک به ما، نیز اگر چه از خود باغ اثری نمانده، نامش بر زبانها بوده است.

نام باغ‌کاران علاوه بر شعر حافظ، در شعر شعرای دیگر فارسی‌زبان هم آمده است از جمله صدرالدین خجندی گوید:

هر که اکنون به باغ کاران است
گو نگه دار جا که کار آن است

و سعدالدین سعید هروی گوید:

آب حیوان است گویی پیش بستان ارم
زنده‌رود او که دارد باغ‌کاران بر کران
و حسین بن محمد بن ابی‌الرضا آوی مترجم محاسن اصفهان نیز گوید:
مرا هوای تماشای باغ‌کاران است
برای جرعه آب حیاتش اسکندر
به زیر سایه طوبی‌وش صنوبر او
که پیش اهل خرد بهترین کار آن است
چه سالهاست که سرگشته و پریشان است
میان صحن چمن خوابگاه رضوان است
(۱/ ص ۲۸)

زنده‌رود

حافظ در غزل دیگری با مطلع

وصال او ز عمر جاودان به
خداوندا مرا آن ده که آن به
زادگاه مألوف خود شیراز را بر اصفهان ترجیح داده است که خود این مقایسه نیز
اهمیت اصفهان را در نظر او می‌رساند:

اگر چه زنده‌رود آب حیات است
ولی شیراز ما از اصفهان به
(۵/ ص ۲۹۰)

البته در انتساب این بیت به حافظ جای تردید هم هست. چون در نسخه‌های قدیم دیوان که اساس کار مرحوم استاد دکتر خانلری در تصحیح دیوان حافظ بوده است فقط در یک نسخه (نسخه خلخال) این بیت آمده و به همین سبب مصحح آن را در متن نیاورده است (۴/ ص ۸۳۹). شادروان استاد دکتر محمد جعفر محجوب در این باره نوشته است: «این بیت در هیچ نسخه دیگر نیست و خ (خانلری) آن را در حاشیه آورده و گویا خواجه آن را برای موردی خاص یا اطلاع شخصی معین سروده بوده است» (۱۵/ ص ۲۹۵).

بیت دیگری که حافظ در آن از زنده‌رود نام می‌برد بدین‌گونه است:

خرد در زنده‌رود انداز و می‌نوش
به گلبنانگ جوانان عراقی
(۵/ ص ۳۲۲)

چنانکه دیده می‌شود در این بیت از اصفهان با لفظ عراق یاد شده است که در چند بیت دیگر نیز به همین‌گونه است، بدین سبب توضیحی در این باره در اینجا لازم به نظر می‌رسد.

عراق عجم

جغرافیایانویسان اسلامی در قرون اولیه پس از اسلام نواحی مرکزی ایران را که از غرب به جلگه‌های بین‌النهرین و از جنوب به فارس و از شرق به کویر و از شمال به رشته‌کوه‌های البرز و طبرستان و دیلمان محدود می‌شود، سرزمین جبال می‌نامیدند. بعدها برای همین نواحی کلمهٔ عراق به کار می‌رفت و برای آنکه با عراق عرب اشتباه نشود آن را عراق عجم ذکر می‌کردند. چهار شهر بزرگ عراق عجم، اصفهان، ری، همدان و کرمانشاه شناخته می‌شد.

لسترنج خاورشناس مشهور بر اساس منابع معتبر جغرافیایی قدیم می‌نویسد «به هر حال به نظر می‌رسد که اصفهان همیشه بزرگترین و به طور کلی آبادترین شهر در ایالت جبال بوده است» (۱۴/ص ۲۰۱). حمدالله مستوفی قزوینی نیز در ذکر ولایات عراق عجم می‌نویسد: «حدودش با ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و سمنان (کویر) و قومس و جیلانات (گیلان و طبرستان) پیوسته است و طولش از سفیدرود تا پارس و شصت فرسنگ و عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ و در مقابل از بغداد عراق چهار شهر معتبر بوده است و در این معنی گفته‌اند:

چار شهرست عراق از ره تخمین گویند طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود
اصفهان که اهل جهان جمله مقرند بدانک در اقالیم چنان شهر معظم نبود.

(۱۶/ص ۸۸)

عراق در معنی اصفهان

با توجه به آنچه نقل شد، چون در آن روزگاران اصفهان بزرگترین و آبادترین شهر عراق عجم بوده است، کلمهٔ عراق در عرف عام مردم سرزمینهای دیگر، اصفهان را تداعی می‌کرده است. همان‌گونه که امروز اگر گفته شود فلان کس به خراسان رفته، همهٔ ذهنها متوجه مشهد مقدس می‌شود یا اگر کسی بگوید به آذربایجان سفر کردم، همه تبریز را در نظر می‌آورند، مگر اینکه گوینده به نام شهر دیگری از آذربایجان تصریح کند.

در متون قدیم بارها کلمهٔ عراق به جای اصفهان به کار رفته است. دقتی در عبارات زیر از تاریخ بیهقی صحت این قول را به خوبی نشان می‌دهد: «... جز چنین هرگز

کار ری و جبال نظام نگیرد.... من بنده که به ری رسیدم آنجا یک ماه بباشم و قصد سپاهان و پسر کاکوکنم و تا از شغل وی فارغ دل نگردم دل به ری نهم... اگر خداوند بیند نام ولایت ری و عراق بر وی نهاده شود (۳/ص ۵۰۵).

نمونه دیگر اینکه سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی، یکی از رجال دربار خویش به نام ابوالرشد رشیدالدین را برای بستن پیمان صلح نزد ملکشاه سلجوقی به اصفهان پایتخت ملکشاه می فرستد. پس از بازگشت موفقیت آمیز او مسعود سعد سلمان در ضمن قصیده‌ای که برای تبریک و خیر مقدم در مدح او سروده، می‌گوید:

عمده پاینده ملک خاصه خسرو رشید آمد باز از عراق شاددل و شادخوار...
(۱۸/ص ۸۰)

مردم شیراز نیز از قرن‌ها پیش، از اصفهان با لفظ عراق یاد می‌کرده‌اند. خوانندگان ارجمند داستان سعدی را در بوستان با دوست پهلوان اصفهانی‌ش به خاطر دارند که درباره او می‌گوید:

مرا در سپاهان یکی یار بود که جنگاور و شوخ و عیار بود...
قضا نقل کرد از عراقم به شام خوش آمد در آن خاک پاکم مقام
و در دنباله داستان پس از سالها دوری، وقتی دوباره برای دیدن او به اصفهان آمده، می‌گوید:

دگر ره چنین اتفاق افتاد که بازم گذر بر عراق افتاد...
(۱۰/ص ۱۳۶ و ۱۳۷)

معین‌الدین زرکوب شیرازی، هم‌عصر حافظ، نیز در کتاب شیرازنامه می‌نویسد: «اتابک بزابه چون عنان عزیمت به صوب اصفهان می‌گردانید، مودود را طلب کرد و فارس را به او سپرد... و به عراق رفت.» (۹/ص ۷۱) و در جای دیگر همان کتاب می‌نویسد: «اتابک سعدبن زنگی... رایت فتح‌گستر به جانب عراق حرکت داد، اصفهان را نیز مسخر ساخت» (۹/ص ۷۵). چنانکه بعضی از معمرین شیرازی نقل می‌کنند تا همین اواخر، یعنی یکی دو نسل پیش از ما، اگر کسی از شیراز به قصد اصفهان حرکت می‌کرد، می‌گفت به عراق می‌روم.

پس روشن شد که همشهریان حافظ غالباً لفظ عراق را برای اصفهان به کار برده‌اند

و خود او نیز در شواهدی که خواهد آمد این لفظ را در همین معنی به کار برده است. سودی بوسنوی و علامه قزوینی نیز در حاشیه این بیت از قصیده مدح شاه شیخ ابواسحق: نوای مجلس ما را چو برکشد مطرب گهی عراق زند گاهی اصفهان گیرد، به ایهام تناسبی که در دو کلمه عراق و اصفهان وجود دارد، اشاره کرده‌اند، (۵/ مقدمه) با در نظر گرفتن اینکه عراق و اصفهان دو اصطلاح موسیقی هم هست، همچنین این ایهام را در ابیات زیر از حافظ در کلمه عراق می‌توان دید:

مطربا پرده بگردان و بزَن راه عراق	که بدین راه بشد یار و ز ما یاد نکرد
غزلیات عراقی‌ست سرود حافظ	که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد
فکند زمزمه عشق در حجاز و عراق	نوای بانگ غزل‌های حافظ از شیراز
این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت	واهنگ بازگشت به راه حجاز کرد

در فراق اصفهان

چند بیت از غزل دیگری که حافظ به یاد اصفهان سروده چنین است:

سَلِّمِي مُنْذُ جِلَّتْ بِالْعِرَاقِ	أَلَا قِي مِّنْ نَّوَاهَا مَا أَلَا قِي
الا ای ساروان محمل ^۱ دوست	الی رکیبانکم طال اشتیاقی
خرد در زنده‌رود انداز و می نوش	به گلبانگ جوانان عراقی
ربیع العمر فی مرعی حماکم	حماک الله یا عهد التلاقی
...	...
بَسَازِی مَطْرِبِ خُوشْخَوَانِ خُوشْگُو	به شعر فارسی صوت عراقی
وصال دوستان، روزی ما نیست	بخوان حافظ غزل‌های فراقی

چنانکه می‌بینیم، خواجه در این غزل از رنج دوری یار، از آن هنگام که در عراق (اصفهان) منزل گزیده است، شکوه می‌کند و با ساربانی که کجاوه حامل دوست را به اصفهان برده است، از اشتیاق فراوان خود نسبت به مسافر او سخن می‌گوید و در بیت سوم آرزو می‌کند که ای کاش در اصفهان بود تا در کنار یار، خرد را در زنده‌رود می‌افکند و با گلبانگ خوش جوانان آن دیار به عالم شور و مستی راه می‌یافت و سپس از روزگار

خوشی یاد می‌کند که بهارِ عمرش می‌خواند و در کنار زاینده‌رود و با یاران اصفهانی خویش دیدار می‌کرد و آنان شعر او را که از فارس آمده بود با صوت دلنواز خویش می‌خواندند و سرانجام از بخت بد فرجام شکوه می‌کند که او را از وصال یاران محروم و ناچار به خواندن غزل‌های فراقی کرده است.

تأملی در بیت زیر نیز نشان می‌دهد که مقصود حافظ از کلمهٔ عراق، عراق عرب که مرکزش بغداد است، نیست:

عراق و فارس گرفتگی به شعر خوش، حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

او با اطمینان از اینکه شعر آسمانیش دو سرزمین مجاور فارس و عراق عجم را مسخر کرده است، نوبت بعدی را از آن مردم آذربایجان و عراق عرب می‌داند که مسحور و شیفتهٔ سخنش گردند و به آن دل بسپارند.

جمال و کمال اصفهان

سخن دربارهٔ پیوند حافظ و اصفهان به انجام نمی‌رسد، مگر آنکه به تأثیر شعر جمال و کمال، دو شاعر بزرگ اصفهان، بر شعر او هم اشاره شود. شواهد متعدد گویای آن است که خواجهٔ شیراز به دیوانهای این پدر و فرزند توجه و علاقهٔ بسیار داشته است و به خصوص شعرهای کمال‌الدین اسمعیل از جنبه‌های گوناگون صوری و معنوی بر اندیشه و زبان او تأثیر فراوان نهاده است.

در اینجا نمونه‌هایی از این تأثیرات را - بدون استقصای کامل - ذکر می‌کنیم.

الف - جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی

۱- تضمین: حافظ مصراع دوم بیت معروف

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود ولیک به خون جگر شود

را عیناً از این بیت جمال‌الدین تضمین کرده است:

گویند صبر کن که شود خون ز صبر مشک آری شود ولیک به خون جگر شود^۲

۲- استقبال

جمال: در این مقرنس زنگار خورد دوداندود مرا به کام بداندیش چند باید بود
(ص ۷۹)

حافظ: کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود
بنفشه در قدم او نهاد سر به سجود
(ص ۴۸)

جمال: به دروه ملکوت آی از این نشیمن خاک
که نیست لایق تخت ملوک تحت مفاک
(ص ۲۱۶)

حافظ: هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
(ص ۲۰۴)

جمال: به خوب‌طالع و فرخنده‌روز و فرخ‌قال
بتافت از افق شرع آفتاب کمال
(ص ۲۲۶)

حافظ: شَمَمَتْ رُوح و دَادِ وَ شَمَتْ بَرَق و ضَال
بیا که بوی تو را می‌برم ای نسیم شمال
(ص ۲۰۶)

جمال: زهی گشاده به مدح تو روزگار دهن
زهی نهاده به حکم تو آسمان گردن
(ص ۲۹۰)

حافظ: بهار و گل طرب‌انگیز گشت و توبه‌شکن
به شادی رخ گل بیخ غم ز دل برکن
(ص ۲۶۷)

جمال: ای کلک نقشبند تو آرایش جهان
و ای لفظ دلگشای تو آسایش جنان
(ص ۲۹۵)

حافظ: شد عرصه زمین چو بساط ارم جوان

از پرتو سعادت شاه جهانستان

(مقدمه، ص قیو)

ب - کمال‌الدین اسمعیل

چنانکه گفتیم تأثیر سخن کمال بر شعر حافظ بسیار زیاد است و به صورتهای مختلف از تضمین بیت و مصراع گرفته تا استقبال و اخذ و اقتباس مضامین و تعبیرات و ترکیبات و جز آن دیده می‌شود. در اینجا برای پرهیز از اطاله کلام فقط به نمونه‌هایی از هر یک از موارد فوق خواهیم پرداخت.

۱- تضمین

بحث بیت معروف مسعود سعد سلمان که با تغییر ردیف در کلیله و دمنه نصرالله منشی آمده و کمال اسمعیل آن را تضمین کرده و سپس حافظ آن را در قصیده کمال دیده و از او پنداشته و گفته است:

گر باورت نمی‌شود از بنده این حدیث
از گفته کمال دلیلی بیاورم
گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم

(ص ۲۲۵)

بارها تکرار شده و ذکر آن در اینجا محض یادآوری است:

مصراع دوم بیت معروف زیر را که حکم مثل سایر یافته است نیز حافظ از کمال تضمین کرده است:

کمال: بر آب چشمش رحمت کن و مبر آبش
که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز

(ص ۷۶)

حافظ: مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی

که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز

همچنین تضمین یک مصراع و یک بیت با اندکی تغییر:

کمال: بگویم و نکند رخنه در مسلمانی
تویی که نیست تو را در همه جهان ثانی
کدام پایه در اندیشه نصب شاید کرد
که در مدارج رفعت نه برتر از آنی

(ص ۲۴۵)

حافظ: بیار باده رنگین که یک حکایت راست
بگویم و نکند رخنه در مسلمانان
کدام پایه تعظیم نصب شاید کرد
که در مسالک فکرت نه برتر از آنی

۲- استقبال

کمال: خیزید تا غریبو به عیوق برکشیم فریاد دردناک ز سوز جگر کشیم
(ص ۴۲۲)

حافظ: صوفی بیا که خرقة سالوس برکشیم
وین نقش زرق را خط بطلان به سرکشیم

کمال: ای در محیط عشقت سرگشته نقطه دل
وای از جمال رویت خوش گشته مرکز گل
(ص ۹۸)

حافظ: هر نکته‌ای که گفتم در وصف آن شمایل
هر کجا و شنیدید گفتا لیلَه در قایل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۳- اخذ و اقتباس مضمون

کمال: اگر کنی طلب نانهاده رنجه شوی
وگر به داده قناعت کنی بیاسایی
(ص ۱۳)

حافظ: بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

کمال: هر کس ز صدق دم زند ار یک نفس بود
چون صبح روشنی جهانیش در قفاست
(ص ۱۷)

حافظ: به صدق کوش که خورشید زاید از نفست

که از دروغ سیه‌روی گشت صبح نخست

کمال: بگذار ساز و آلت حس و خیال و وهم

تنها جریده رو که گذر بر مضایق است

(ص ۲۸۹)

حافظ: جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ‌است

پیاله گیر که عمر عزیز بی‌بدل است

کمال: به در خواجه برم موی‌کشان زلف تو را

تا که از سر بنهد هر چه ز آیین جفاست

(ص ۲۸۱)

حافظ: بگیرم آن سر زلف و به دست خواجه دهم

که سوخت حافظ بیدل ز مکر و دستانش

کمال: کار دنیا که تو دشخوار گرفتی بر خود

گر تو بر خویشتن آسان کنی آسان گردد

(ص ۹)

حافظ: گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت می‌گیرد جهان بر مردمان سختکوش

۴- اخذ و اقتباس ترکیبات و تعبیرات

کمال: زلف خاتون ظفر را اشک چشم او خضاب

رخنه‌های ملک را آب دهان او لحام

(ص ۳۱۷)

حافظ: زلف خاتون ظفر شیفته پرچم توست

دیده فتح ابد عاشق جولان تو باد

کمال: چون سلیمان همه بر پشت صبا بندی زین

گرتورا دیوِ هوای توبه فرمان گردد

(ص ۹)

حافظ: اندر آن ساعت که بر پشت صبا بندند زین

با سلیمان چون برانم من که مورم مرکب است

کمال: همت قرّة‌العین و هم میوه دل

نباشد ازین خوش‌لقاتر شکوفه

(ص ۲۲۸)

حافظ: قرّة‌العین من آن میوه دل یادش باد

که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

کمال: با لوح زی دبستان آید عصای موسی

سیحر حلال کلکش چون حل کند مسائل

گر از همای فرّت بر چرخ سایه افتند

گردد زین جاهاست هندوی چرخ مقبل

(ص ۹۸)

حافظ: روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی

بر روی مه افتاد که شد حل مسائل

خورشید چو آن خال سیه دید به خود گفت

ای کاش که من بودمی آن هندوی مقبل

کمال: صبا به عهد رخس بر چمن نمی‌گذرد

که نیست با رخ او بیش برگ نسترنش

(ص ۳۴۶)

حافظ: چو در گلزار اقبالش خرامانم بحمدالله

نه میل لاله و نسیرین نه برگ نسترن دارم

علاوه بر اینها تعدادی از رباعیهای کمال اسمعیل که در صحت انتساب آنها به او هیچ تردیدی نمی‌توان داشت در قدیمترین نسخه‌های دیوان حافظ راه یافته و به نام او ثبت شده است. از جمله رباعی مشهور زیر:

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت از بستر عافیت برون خواهم خفت
بساور نکنی خیال خود را بفرست تا در نگرد که بی‌تو چون خواهم خفت

حدس صائب استاد دکتر محمد امین ریاحی در این باره این است که حافظ این رباعی‌ها را برای خود یادداشت کرده بوده و پس از وفات او گردآورندگان دیوانش آنها را به خط او یافته و از او پنداشته‌اند (۸/ ص ۳۴۸).

نتیجه

سرانجام به رعایت اختصار از بعضی نکات دیگر مربوط به پیوند حافظ و اصفهان، از جمله تأثیر وسیع و عمیق شعر حافظ در اشعار شاعران اصفهانی پس از او و همچنین برخی افسانه‌ها که دربارهٔ اقامت حافظ در اصفهان و احوال او در این شهر در بعضی از تذکره‌ها آمده است (۱۷/ ص ۱۵۸) و نیز شرح واقعهٔ شکست شاه شیخ ابواسحق اینجو از امیر مبارزالدین و فرار او به اصفهان و انعکاس آن واقعه در شعر حافظ صرف نظر می‌کنیم و از آنچه در این گفتار آمد نتیجه می‌گیریم که اصفهان در جام جهان‌نمای حافظ نقشی درخور ارج خویش دارد و در این مورد نیز حافظ مانند همهٔ موارد دیگر سخنگوی هم‌میهنان خویش است که به قلب فرهنگی ایران مهر می‌ورزند.

پی‌نوشت

- ۱- ضبط حافظ قزوینی به جای «محمل»، «منزل» است. از چاپ خانلری نقل شد. ص ۹۱۸.
- ۲- ابیات جمال‌الدین از دیوان او به تصحیح وحید دستگردی چاپ تهران، ۱۳۲۰ نقل شده است و ابیات کمال اسماعیل از دیوان او به تصحیح دکتر حسین بحرالعلوم، انتشارات دهخدا، تهران، ۱۳۴۸ نقل شده است.

منابع

- ۱- آوی، حسین‌بن محمدبن ابی‌الرضا. ترجمه محاسن اصفهان، به اهتمام عباس اقبال، شرکت سهامی چاپ، تهران، ۱۳۲۸.
- ۲- براون، ادوارد. از سعدی تا جامی، ترجمه و حواشی علی‌اصغر حکمت، ابن‌سینا، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۲.
- ۳- بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض، انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، مشهد، ۱۳۵۶.
- ۴- حافظ شیرازی، دیوان حافظ، به تصحیح دکتر پرویز خانلری، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۵- حافظ شیرازی، دیوان حافظ، به تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳۲۰.
- ۶- حافظ شیرازی، دیوان حافظ (چاپ عکس، نسخه مورخ ۸۲۷)، به اهتمام شمس‌الدین خلخالی، تهران، ۱۳۶۹.
- ۷- راوندی، محمدبن علی‌بن سلیمان. راحة الصدور و آية السرور، به تصحیح محمد اقبال، چاپ لیدن.
- ۸- ریاحی، محمدامین. گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۹- زرکوب شیرازی، معین‌الدین احمد. شیرازنامه، به کوشش دکتر اسماعیل واعظ جوادی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰.
- ۱۰- سعدی شیرازی، بوستان، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۱- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، بخش دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- ۱۲- غنی، قاسم. یادداشتها در حواشی دیوان حافظ، به کوشش اسماعیل صارمی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۳- فخرالزمان قزوینی، ملاعبدالنبی. تذکره میخانه، به اهتمام احمد گلچین‌معانی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۴۰.

- ۱۴- لسترنج، گی. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۵- محجوب، محمدجعفر. «درباره حافظ به سعی سایه»، ماهنامه کلک، شماره ۶۰، اسفند ۱۳۷۳.
- ۱۶- مستوفی قزوینی، حمدالله. نزهة القلوب، به تصحیح و تحشیه دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات طه، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۷- معین، محمد. حافظ شیرین سخن، ج اول، به کوشش دکتر مهدخت معین، انتشارات معین، تهران، ۱۳۶۹.
- ۱۸- نوریان، مهدی. از کوهسار بی‌فریاد، (اشعار گزیده مسعود سعد)، انتشارات جامی، تهران.



ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی